

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

رهنمون حشمت الله دولتشاهی

کتاب دینامیسم آفرینش

فایده خداشناسی^۱

خداشناسی به چه کار می آید؟

این همه فشار و زد و خورد و غوغاهائی که در دنیا در ازمنهٔ مختلفه برای خدا شناسی به وجود آمده برای چیست؟ خداشناسی بشر را به چه کار می آید؟ اگر انسان خدا را نشناسد چه عیبی پیدا می شود؟ اگر در این باره نفهمد چه ضرری دارد؟ اثر عمل خداشناسی چیست؟ بشر حال پارچه ای را دارد که از کارخانه ای بیرون می آید و پارچه پس از این که از کارخانه بیرون آمد وظیفهٔ خود را انجام می دهد و بالاخره بعد از آن که کار خود را انجام داد می پوسد و از بین می رود. برای او چه تأثیری دارد که بداند چه کسی او را ساخته و صاحب کارخانه را بشناسد؟ پارچه اصلاً "شعور این را ندارد که چنین فهمی پیدا کند. فرضاً هم بفهمد چه نتیجه ای خواهد داشت. و باز هم همان حال اول را دارد. اگر بشر خدا را نشناسد چه می شود؟ سالیان دراز است که وظیفه خود را انجام داده و امور دنیا گذشته است و بعد از این هم می گذرد. چه سودی دارد خدا را بشناسد؟ آیا اگر پارچه صاحب کارخانه را شناخت هدفش فرق می کند و مقامش بالا می رود و اگر نشناخت منزل پیدا می کند؟ خود صاحب کارخانه مخمل را مخمل و کرباس را کرباس کرده. آیا از شناختن صاحب خود ماهیت او تغییر پیدا می کند؟ بلی اگر از حالت کرباسی بیرون آید و تبدیل به مخمل شود می توان گفت به حالش فایده خواهد داشت. اما با این شناسائی ماهیتش تغییر نمی یابد. بشر هم چنین است یکی مخمل است دیگری کرباس. با خدا شناسی وضع آنها عوض نخواهد شد.

راستی فایده کدام است؟

ممکن است بگوئید که فایدهٔ آن ترقی روحی و نزدیک کردن راه حقیقت و کم کردن زحمت و فشار برای وصول به حقیقت و آماده شدن برای مقامات پس از تحول (مرگ) است. بلی این درست ولی برای این زندگی نیست. فایدهٔ خداشناسی برای این دنیا کدام است؟ کسی که خداشناس نیست قائل به آن دنیا نیست.

فایدهٔ واقعی آن در یک کلام است: امید، کسی که در خدا مشکوک است امید به جایی دیگر ندارد. امید به بعد ندارد که دنبال وظیفهٔ صحیح خلقت خود برود. امید رفتن به کجا دارد؟ او که مافوقی قائل نیست و امیدوار به رفتن به دنیای دیگر نیست تا به مقامی برسد. او تنها در فکر مادیات است. اما کسی که خداشناس است هم مادیات را دارد و هم صاحب امید به مراحل تحول بعد از حیات است. ایده آل و آرمان بشر امید است. اگر امید نباشد و چشم به راه ترقی بعدی نباشد، کاری نمی کند. وقتی شخص به خدا شناسائی پیدا کرد، امید هم دارد. همه چیز بر روی امید بنا شده است.

پایهٔ هر کار بر روی امید است و تا شخص امیدوار نباشد کاری انجام نمی دهد.

یک امید عظیم

امید به آخرت همان است که میلیونها خداپرستان عالم دارند. آیا می توان آن را کوچک گرفت؟ ما با مشکوکین در خداشناسی در زندگی دنیائی با هم همراهیم. تا در این دنیا هستیم با هم بسر می بریم اما امید بزرگ و اتکاء به نیروی الهی فقط در ما است. آنها چون بعد از این زندگی را نیست، می دانند لذا امیدی ندارند زیرا امید به نیست، معنی ندارد. امید به نیست، مسخره است. ما به مبدائی عالی و بزرگ امیدواریم و این امید همچنان در ما وجود دارد تا به حقیقت متصل شویم.

^۱ توجه خوانندگان را به مقاله ای تحت عنوان « فایدهٔ اخلاقی شناسائی به خدا و عالم بی انتها » جلب می کنم.

فایده امید

اگر به طور کلی امید نباشد فوراً تمام فعالیت‌های عالم قطع می‌شود. هر کاری در دنیا انجام گردد روی امید است. آیا این امید بی فایده است؟ آیا این مطلب قابل فهم نیست؟ کسی از این جا تا اصفهان مسافرت می‌کند. قدرت فکری و استطاعت او این است که فقط تا اصفهان برود. اما شما که امیدوارید تا شیراز بروید آیا بهتر از او نیستید؟ او می‌ماند و شما پیش می‌روید. پس امید در کوچکترین قدمها مؤثر است. بین چقدر فرق بین خدا پرست و مادی موجود است. این کسل است و آن امیدوار به الطاف بی پایان الهی. امید به مثابه دریایی لایتناهی است که جلو دید انسان را باز می‌کند. آن که در وجود خدا شک دارد قدرت تحمل سختی‌ها را آن طور که در خداشناس با ایمان هست نخواهد داشت.

تفاوت بارز

فرق خداشناس و غیر آن را می‌توان در این مثل مجسم کرد، مثل این است که هر دو در اطافی نشسته باشند. برای دسته‌آخر اطاق مسدود است و هیچ راهی به خارج ندارد اما خداشناس پنجره‌هایی را باز می‌کند و درهائی می‌گشاید که منظره‌اش بهتر است و امید به نجات هم دارد. آن دیگری خود را در این اطاق خفه محبوس کرده است ولی این یکی سرپوش را باز کرده و از آن نفسی از هوای آزاد خارج می‌کشد. مطلب را در نظر شما روشتر می‌کنم: نمی‌گویم که در مشکوکین به خدا اصلاً امید وجود ندارد زیرا بنای عالم بر امید و بیم ساخته شده و تا این دو انگیزه در بشر نباشد نمی‌تواند کاری انجام دهد. پس امید در همه افراد بشر اعم از خداشناس و غیر آن هست منتها دو فرق با هم دارند: اول اینکه مانند حال دو مسافر اصفهان شیراز که در بالا بیان شد وسعت امید این دو با یکدیگر متفاوت است. امید مشکوکین وادی خداشناسی بیشتر مصروف مادیات است و هر کوششی که می‌کنند بیشتر برای کسب لذات و انجام زندگی و اموری که شبانه روز را به هر ترتیب طی کند دور می‌زند. اما کسی که دارای ایده آل و آرمان بزرگتری باشد به این تکرار مکررات و لذات مکرر و متشابه قانع نیست و می‌خواهد هدفها و آرمانهای بزرگتری داشته باشد. از آن جا که بشر جزء عالم لایتناهی است و جولانگاه اندیشه او نیز حدود و ثغوری ندارد، به هیچ چیز متوقف نمی‌شود و به هیچ حدی قانع نیست. امید و آرمان وی نیز عالی است. و آن کس که بیشتر همت خود را صرف در امور لذات حیوانی و زندگی و خور و خواب کند با آن کسی که هدف عالی در زندگی برگزیند و خداشناسی واقعی اختیار نماید و خود را جزئی از عالم لایتناهی بداند و سعی نماید وحدت و اتصال خویشتن را با عالم محکم و استوار سازد و از اسرار کائنات آگاه شود و سهمی در این کارخانه لایتناهی داشته باشد و با دیده چرخشی که مؤثر در گردش گیتی عظیم است به خود بنگرد مسلماً وسعت دید و فسحت میدان نظرش بسی عالیتر خواهد بود. آیا چنین نیست؟ و اما تفاوت دوم در این است که شخص مشکوک در وادی خداشناسی یک نقطه اتکاء و پناهگاه محکم که لااقل بتواند فکر خود را در پرداختن به آن آسوده سازد ندارد.

هر بشری به خوبی این نکته را آزموده که قدرت عمل و فکری او قادر به رفع تمام مشکلات زندگانش نیست و انسان به اشکالات و سختی‌هایی برمی‌خورد که عرصه را بر او تنگ می‌سازد، به بن بست‌هایی می‌رسد که راه پیشروی بر او مسدود می‌شود و وسائلی در زندگی او پیش می‌آید که از حل آن عاجز است. این نکته را همه مردم اعم از مادی و معنوی دریافته‌اند که قدرت و اختیار و اراده شخص انسان تنها کافی نیست که در هنگام برخورد به این گرفتاریها او را مدد دهد. همچنین بر آنها ثابت گردیده که هیچ خویشاوندی حتی پدر و مادر و فرزند و برادر و خواهر در همه موارد سختی‌ها قدرت کمک به او را ندارند و یا نمی‌خواهند، درست این عمل را به خرج دهند و یا خودخواهی آنها اجازه نمی‌دهد که در همه موارد و مراحل او را یاری کنند. بارها شده که انسان از شدت درماندگی مشتهای خود را گره کرده و دندانها را به هم فشرده و مانند غریق که در دریا در حال غرق است در جستجوی گیاهی بر می‌آید که چنگ به آن زند و خود را نجات دهد.

در این حال کوچکترین ساقه لرزانی که به دست انسان افتد نعمتی عظیم به شمار می‌رود و مانند منادی بزرگ نجات، به داد او می‌رسد و روح او را به قدری خوشحال می‌کند که گوئی بزرگترین مزیت را در اختیار او گذارده‌اند. بر هیچ کس پوشیده نیست که هر انسانی ممکن است مکرراً در زندگی به چنین حالات سخت برخورد کند. در این حالت آن کس که به خدا ایمان دارد مانند کسی که چنگکی برای بیرون کشیدن او از منجلاب در دسترسش گذارده شده یا مانند روزنه‌ای که در محبس تاریک هوای پاک را به سوی

او می آورد و یا مانند ریسمانی که او را از سقوط به گرداب نومی نجات می دهد به ایمان و خداشناسی خود متوسل می شود و این همان حالت است که آن را توکل و توسل می گویند و فکر او را از سختی و نومی نجات می دهد.

اما شخص مشکوک که او هم مانند دیگران بارها دچار این گرفتاریها می گردد محکوم به شکست و نومی است. در این حالت است که خودکشی ها و تسلیم به نومی ها و پریشانی ها و گریه ها و انواع این بیچارگیها پیش می آید. در این وضع او را بایستی مانند کسی دانست که از کنار پرتگاه، وی را یکباره به درون وادی تاریک ظلمت و بدبختی ساقط نمایند.

سخنی با مشکوکین

می گویم: ای مردمان چرا عمداً خود را ناامید می کنید؟ چرا تفکر نمی کنید؟ چرا جلو فکر خود را سد کرده و درصدد تحقیق و تفکر بر نمی آید؟ چرا نمی گذارید فکرتان جولان پیدا کند تا به حقیقت خداشناسی واقف شوید؟

دعا و تمنا

بار خدایا به تو پناه می برم و از تو می خواهم همه را به راه راست هدایت فرمائی و باب دانش را بر قلب همگان بگشائی تا از معرفت دانش عالمی آگاه شده، چشمشان بر حقایق امور بیناتر و فکرشان در درک واقعیات عمیق تر گردد و مرا و یارانم را پیروز فرمای تا در این راه مقدس که آگاهی و روشنی بشر است توفیق بیشتر یابیم.

نظری به ادیان

قرآن مجید - سوره فصلت - ۵۳: "سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیئی شهید" ما آیات قدرت و حکمت خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان کاملاً هویدا و روشن می گردانیم تا در خلقت شگفت انگیز آفاق و انفس نظر کنند و خداشناس شوند و ظاهر شود که خدا و آیات و حکمت و قیامت و رسالتش همه بر حق است آیا خدا (همین حقیقت که) بر همه موجودات عالم پیدا و گواه است برهان نیست؟

کتاب جامعه باب اول: یک طبقه می روند و طبقه دیگر می آیند و زمین تا به ابد پایدار می ماند آفتاب طلوع می کند و آفتاب غروب می کند و به جایی که از آن طلوع نمود می شتابد. باد به طرف جنوب می رود و به طرف شمال دور می زند، دورزان دورزان می رود و باد به مدارهای خود بر می گردد. جمیع نهرها به دریا جاری می شود اما دریا پر نمی گردد، به مکانی که نهرها از آن جاری شد به همان جا باز می گردد.

کنفوسیوس: دانش بزرگ: وقتی بخواهند در افکار خویش پاک باشند نخست دانش خود را به حد اعلا بالا می برند این توسعه دانش در تحقیق، و تجربه نسبت به اشیاء انجام می گیرد. وقتی تحقیق و تجربه دانش کامل می گردد. دانش آنها که کامل شد و افکار آنها که پاک شد قلبشان اصلاح می گردد. قلبشان که اصلاح شد شخص آنها ترقی معنوی خواهد کرد. وقتی شخص آنها ترقی کرد خانواده آنها منظم خواهد شد. وقتی خانواده منظم شد، کشور آنها خوب اداره خواهد شد و سراسر قلمرو زندگی آنها آرام و خوشبخت خواهد گردید.

نظری به آراء فلاسفه و دانشمندان

هگل: برای حل معمای جهان دنبال علت فاعلی و اصلی رفتن خطاست زیرا اگر هم به آن برسیم تازه می برسیم چرا علت نخستین علت نخستین شده است؟ برای حل مطلب باید علت و غایت وجود را ببینیم.

شوپنهاور: دنبال کردن این که جهان از کجا آمده و به کجا می رود و چرا آمده ایم و می رویم کار بیهوده ای است که ما را به آن دسترس نیست. باید بدانیم جهان چیست و چیستیم.

رنه دکارت: عالم جسمانی نامحدود است زیرا برای ابعاد نمی توان حدی تعیین کرد بنابراین عالم نامحدود است. حقیقت جسم بعد است و فضا و مکان بی بعد معقول نیست پس هیچ مکانی بی جسم نمی شود و خلاء معنی ندارد.

لامنه: خلقت رو به کمال می رود ولی هیچ وقت به کمال نمی رسد زیرا اگر به کمال رسد دیگر مخلوق نخواهد بود.

هربرت اسپنسر: قاعده تحول و تکامل در جمیع متعلقات مدنیت از دیانت و سیاست و علم و صنعت در همه چیز ساری و جاری است.

آلفرد فویه: جهان در راه تکاملی سیر می کند و این تکامل در امر نیروی معنوی است که برای انسان و سراسر جهان راه کمال مطلوب و ایده آل را در پیش می گذارد.

لایب نیتس: نیروی جوهر مشتاق کمال و مایل به وسعت دادن خود می باشد و با این که همیشه به کمال نمی رسد همیشه ادراکاتش تبدیل پیدا می کند از ادراک به ادراک دیگر می رود و تغییر حالت می دهد.

هربرت اسپنسر: معلومات عالم همه جزئیات است و اگر هم کلیت داشته باشد بسیار اجمالی است مثل اینکه آسمان آبی است یا شب تاریک است. چون کلیت پیدا می کند و تحت قاعده درآید تبدیل به علم می شود. فلسفه عبارتست از بدست آوردن اصولی کلی. یک فلسفه کلی هر چه بیشتر به جزئیات صدق کند کاملتر است. کاملترین فلسفه آن است که بتوانیم همه امور جهان را از یک اصل کلی بیرون آوریم.

فرانسیس بیکن: ممکن نیست آنچه دانشمندان پیش گفته اند درست و تمام باشد و برای آیندگان جای تفحص و تحقیق و تکمیل باقی نمانده باشد. تکمیل دانش کار یک نفر نیست و همچنان به وسیله کتاب و تصانیف تکمیل شده و دانش طلبان جهان از زمانهای سابق تا کنون در این خط کار می کنند و قرنهای باید کار کنند و معلوم نیست به کمال برسند یا خیر و معلوم نیست درک تمام علم برای بشر میسر باشد یا نه.

رنه دکارت: گروهی از قدما را عقیده بر این بود که باب علم و حکمت محدود و محصور است و بیرون از آنچه قائلان قوم می آموزند، مجهولی نیست که معلوم بشود. البته مقام قدما بلند است و قدر و منزلت آنها نزد ارباب بصیرت بسیار است ولی علم تمام شده نیست و تمام علم نصیب هیچ کس نمی شود و علم انسان در مقابل عالم مثل قطره در قبال دریاست. هر چه بیناتر شویم بیشتر پی به نادانی خود می بریم. علم تمام نمی شود و همیشه راه علم باز است.

رنه دکارت: بهترین راه رسیدن به علم مرکب از استنتاج است که از امور بسیط به تدریج و ترتیب قضایای مرکب را استخراج کنند و بایستی تمام حلقه های زنجیر استنتاج روشن و معلوم باشد.

حدود عالم

ترجمه از کتاب اطلس عالم Atlas of the Universe تالیف "برانست وش دووری" ترجمه از هلندی به انگلیسی دکتر ولش - چاپ توسط آقای باتلر رئیس رصد خانه سلطنتی ادینبورگ، مطبوعاتی نلسون ۱۹۶۱

"عالم یا Universe در هیئت به معنی فضا با تمام محتویات آن از ماده و نیرو است. بشر در طی قرون سعی کرده تصویری از عالم مطابق با پدیده های مشهود نزد خود مجسم نماید. یونانیان قدیم عالم را بر حسب گردش خورشید و ماه و سیارات در آسمان بر طبق اطلاعات خود تعبیر می کردند. عالم را از یک عده دوایر تو در تو مانند پوسته های پیاز می دانستند که زمین در مرکز آنها است. حرکات این دوایر موجب بروز پدیده های شب و روز و سایر حوادثی بود که در آسمان دیده می شود. در دایره آخرین ستارگان ثابت قرار داشتند. پائین تر از آن اول فلک گردان یعنی منبع نیرو بود که حرکت همه عالم را از آن می دانستند. این فکر با برخی تغییرات توسط ارسطو ابرخس (هیپارکوس) و بطلمیوس اتخاذ گردید و تا زمان رنسانس در دنیا معتبر بود.

با این که برخی از منجمین خصوصاً بطلمیوس مایل بود این طرح را تنها دارای جنبه ریاضی و به منظور حساب اجرام سماوی تلقی کنند بسیاری متفکرین همین وضع را صورت واقعی عالم پنداشتند. تا زمانی که دوربینهای نجومی اختراع نگردید امکان نداشت سیستم بطلمیوس کنار رفته و نظر کپرنیک درباره خورشید و افکار (دیگر) و (برونو) درباره ستارگان اتخاذ شود.

در سالیان اخیر اطلاعات ما درباره عالم بی اندازه توسعه گرفته است. به جای این که عالم را تنها مسکن کهکشان خودمان بدانیم (که به عقیده علمای قرن نوزده قطر آن ۱۰ هزار سال نوری بود) امروزه دانشمندان معتقدند که عالم هزارها میلیون کهکشان و سحابی دارد و این مقدار تنها در ناحیه ای است که در میدان دید دوربینهای موجود است که این میدان را تقریباً بالغ بر ۵۰۰۰ میلیون سال نوری می دانند. اقدامات زیادی به عمل آمده که یک نمونه فرضی از عالم درست کنند که با ارقام و اطلاعات مشهوده تطبیق نماید.

این طور به نظر می رسد که خطوط طیفی نور که توسط عوالم ماوراء سحابیها صادر می شود به طرف قرمز متمایل است و این تغییر محل با مسافت افزوده می شود. این تمایل طیف است. به طرف قرمز به علت (اثر دوپلر) توجیه می شود یعنی به علت حرکت اجرام به طرف خارج. با این توضیح تمام سحابیهای خارج با سرعتهایی که متناسب با مسافت آنها است از ما دور می شوند.

در وهله نخست این طور به نظر می رسد که کهکشان ما مقام مخصوصی در عالم اشغال نموده لیکن با تشبیه زیر این تصور از ذهن دور می گردد: بیائیم و فضای سه بعدی را با سطح دو بعدی یک بادکنک مقایسه کنیم. روی این بادکنک نقطه هائی می گذاریم که هر نقطه علامت یک سحابی و یکی از آنها علامت کهکشان خود ما است. وقتی بادکنک را باد کنیم این نقطه ها نه تنها نسبت به نقطه ای که نشان کهکشان ما است دور می شوند بلکه از یکدیگر نیز دور می گردند. در واقع هر نقطه از بادکنک را بگیریم به طریقی متساوی از یکدیگر دور می شوند. لذا این طور فکر می کنند که عالم را می توان داخل در فضائی دانست که خود آن فضا در حال توسعه است. میزان توسعه را می توان به وسیله قانون مربوط به رنگ قرمز و فاصله حساب کرد. اگر فرض کنیم که خطوط قرمز کم و بیش ثابت می ماند می توانیم تقریباً زمانی را که سحابیها در فضا خیلی نزدیک به هم بودند حساب کنیم. پس عالم لااقل به صورتی که آن را می شناسیم می توان گفت از همان زمانی که حساب می شود وجود داشته است.

نظریه مربوط به (عالم در حال توسعه) نخست در سال ۱۹۲۷ توسط "ج. لومتر" بیان گردید هرچند که در سال ۱۹۱۷ "و. دوسیتز" و در سال ۱۹۲۲ "فریدمان" آن را تا حدی گفته بودند. لومتر عقیده داشت که کلیه مواد در ابتدا در یک سوپر اتم بسیار نا ثابت وجود داشته که به سختی ترکیب و تولید سحابیها و سایر مواد عالم را نمود. مدلی که لومتر برای دنیا در نظر گرفت ساخته های مفصلی است که بر حسب نظریه نسبیت انشتین درست شده بود. در بین این مدلها یک مدلی است که مثل نبض ضربان دارد و انقباض و انبساط پیدا می کند. در سال ۱۹۳۲ "ا. آ. میلن" یک عالم در حال توسعه منظم فکر کرد که آن هم با نظریه مخصوص نسبت ساخته شده بود که در آن سحابیها نسبت به یک مبداء مشترک حرکت نسبی یکنواختی دارند.

یک نظریه دیگر از طرف "نوندی - وت گولد - وف هویل (۱۹۴۸)" بیان گردید و این نظر مربوط است به خلقت دائمی مواد. بر حسب این نظر وضع عمومی عالم همیشه به همان حال باقی است و موادی که جدیداً خلق می شوند خلاءهائی را پر می کنند که اگر آن مواد جدید نمی بود همین طور خلاء می ماند زیرا سحابیها از یکدیگر دور شده فضا را خالی می گذارند. برای این که وزن مخصوص ماده در عالم ثابت بماند فقط یک اتم جدید هیدرژن برای یک لیتر حجم در هر چند هزار میلیون سال لازم است. در این مدل عالم که آن را به نام «مدل حالت

آماده» می نامند هم فضا و هم زمان لایتناهی فرض شده است. در کلیه مدلهای فعلی عالم تا حدود زیادی تقارن فضائی رعایت شده و در مدل اخیرالذکر به همان اندازه تقارن زمانی هم منظور گردیده است. مشاهدات دیگری که توسط رادیو تلکسوپ به عمل می آید و همچنین پیشرفتهای نظری دیگری لازم است تا بتوانیم بفهمیم واقعاً عالم وجود چه شکلی دارد.